

عشق، سلاهی قدرتمند در غزل‌های عطار و حافظ



هشتمین مجموعه درس‌گفتارهایی درباره‌ی عطار به بررسی «عشق در غزلیات عطار و حافظ» اختصاص داشت و دکتر نسرین فقیه ملک مرزبان، عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا در این باره (چهارشنبه ۲۰ مهر) در مرکز فرهنگی شهر کتاب سخن گفت.

نسرین فقیه‌ملک مرزبان: عشق، سلاهی قدرتمند در غزل‌های عطار و حافظ
هشتمین مجموعه درس‌گفتارهایی درباره‌ی عطار به بررسی «عشق در غزلیات عطار و حافظ» اختصاص داشت و دکتر نسرین فقیه ملک مرزبان، عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا در این باره (چهارشنبه ۲۰ مهر) در مرکز فرهنگی شهر کتاب سخن گفت.

دکتر نسرین فقیه ملک مرزبان گفت: در قرن‌های نخستین اسلامی، تطور ادبی ویژه‌ای داریم که با قصیده و مثنوی شروع می‌شود و به غزل می‌رسد. از آنجایی که برای انتقال مفاهیم به پایگاه‌های قدرت نیاز بود، در آغاز، قالب قصیده بود که در دربارها رواج گرفت. در این قالب شعری، مفاهیم ایدئولوژیکی شکل می‌گیرد. یکی از پیچیده‌ترین این مفاهیم، موضوع «عشق» است. عشق، سلاهی قدرتمند بود که توانست مفهوم «عقل» را دور کند. اما پیش از چنین تطور و دگرگونی مفهومی، این زهد و ترک دنیا بود که ارزش شناخته می‌شد. در قرن‌های ۴ و ۵، زهد مفهوم مثبتی بود و کسانی همانند سنایی، پرداختن به زهد را کاری پسندیده می‌دانستند. اما پس از آن، حرکت جدیدی در ذهنیت بزرگان جامعه پیش آمد و بر مفاهیمی چون عشق، تأثیر گذاشت. عطار یکی از بزرگانی است که با توجه به حیثیت علمی‌اش، مفهوم عشق را دگرگون کرد؛ تا بدان جا که این دگرگونی، در ذهنیت کسی چون حافظ نیز اثر گذاشت. برای مثال، از داستان شیخ صنعان «منطق الطیر» می‌توان نام بُرد که حافظ در غزلیاتش به آن اشاره می‌کند.

داستان «شیخ صنعان» برای نخستین بار در «منطق الطیر» عطار اتفاق می‌افتد. قصه‌ی او چنین است که پیری پس از سال‌ها عبادت، خوابی می‌بیند که در اقصای روم، امتحان و آزمایشی منتظر اوست. پس راهی آن دیار می‌شود، در حالی که مریدان، شیخ را همراهی می‌کنند. او در روم عاشق و شیفته‌ی دختر ترسایی می‌شود و تسبیح و عبادت را رها می‌کند. یارانش از پیر خود می‌خواهند که توبه کند. اما او همچنان شیفته می‌ماند. تا آنکه سرانجام، تحولی عمیق و عارفانه در شیخ پدید می‌آید و از آن مظاهر رسوا کننده بازمی‌گردد.

معرکه‌ی احساس عشق با زهد در قصه عطار

عطار در این قصه، معرکه‌ی احساس عشق با زهد را پدید می‌آورد. او می‌خواهد بگوید که در قرن ششم، فقط پرداختن به زهد، آن هم زهد ریایی، مقبول نیست؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، پیشآمد عاشقانه است و شکستن چهره‌ی زهد. در اینجا می‌توان رنگ دینی ذهن عطار را دید. او زمینه‌ای می‌چیند تا شیخ صنعان را از راهی که رفته است، بازگرداند. در واقع، عطار رنگ تدین و زهد خود را، درضمن قصه‌ای عاشقانه، نشان می‌دهد. او می‌خواهد گوشتد کند که عشق باعث تکامل است و تنها زمانی می‌توان به مفهوم درست کمال پی بُرد که عاشق هستیم. این نکته‌ی عاشقانه را عطار در غزل خود به کار می‌برد و حافظ نیز از آن تأثیر می‌پذیرد و در او مؤثر می‌افتد. از این رو می‌بینیم که زاهد در شعر حافظ، بسیار منفور است در حالی که زهد چیز بدی نیست.

برای درک این موضوع باید مفهوم عشق را پیش از عطار شناخت. محمود کاشانی در کتاب «مصباح الهدایه» محبت (عشق) را علت هستی می‌داند. او عشق را به دو نوع تقسیم می‌کند و آن را عشق خاص و عشق عام می‌نامد. محبت، یا عشق عام، شکلی از میل قلبی به مطالعه‌ی جمال صفات است اما در نظر او، محبت خاص، میل روح و جان به ذات (نه صفات) است. چنین مفهومی، از قرن چهارم به این سو، درونی‌تر می‌شود و تا زمان حافظ این روند ادامه می‌یابد. آنچه در این دگرگونی مؤثر است، تأثیر مفهوم جبر در نزد اشعریان است. اگر از خود بپرسیم که در آن قرن‌ها چرا معشوق بلند مرتبه است؟ پاسخ را باید در جبر اشعری دانست. در نزد اشعریان، انسان مجبور است و اختیار ندارد. در این نوع نگاه، انسان مجبور است که سختی بکشد و هر فاجعه‌ای را بپذیرد. چون آدمی عاشق است و نباید پرسش کند. این نوع تفکر، راه حل اجتماعی نداشت. در نتیجه دگرگونی در آن پدید آمد.

تأثیر داستان «شیخ صنعان» عطار بر ذهن حافظ

به هر حال، قصه‌ی شیخ صنعان در ذهن حافظ مکرر می‌شود و بارها به آن اشاره می‌کند: او در غزلی با مطلع «بلبلی برگ گلی خوش در منقار داشت/ و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت»، چنین بیتی می‌آورد: «گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن/ شیخ صنعان خرقه رهن خانه‌ی خمار داشت». حافظ فضای زهد را می‌شکند و معیارهای ثابت را رها می‌کند. با آنکه بر اساس کتاب‌هایی همانند «تذکره میخانه» و «تذکره پیمانه» می‌دانیم که حافظ مرد متشرعی بود و اهل می و شراب نبود اما در غزل او می‌بینیم که عشق را بر زهد ترجیح می‌دهد.

با آنکه عطار تاثیر بسیار بر ذهن حافظ می‌گذارد، اما اختلافاتی هم میان اندیشه آن دو هست، چون دو قرن میان عطار و حافظ فاصله وجود داشته است. پیر عطار، مطیع است و تمایلات مذهبی از خود نشان می‌دهد؛ اما پیر حافظ، مسلط و کامل است. عطار بر مفهوم درد تکیه می‌کند، اما حافظ کمتر به این موضوع اهمیت می‌دهد. در مفاهیم روحانی نیز حافظ مسلط تر و روانکاوانه‌تر از عطار می‌نگرد. ضمن آنکه حافظ در مفاهیم، جسورتر است و جلوتر می‌رود.

در دوره‌ی عطار، مفهوم جبر غلبه داشت. از این رو، عطار عشق را مخالف اختیار می‌داند و می‌گوید: «در عشق ز اختیار بگذر/ عاشق بودن نه اختیاری است». مولوی و سعدی هم این اندیشه را پی می‌گیرند. مولوی مراتبی برای عشق می‌شناسد و عشق‌های رنگی را کنار می‌گذارد. اما سعدی عشق را عام می‌گیرد و آن را فقط آسمانی نمی‌بیند. این تفکر ادامه پیدا می‌کند تا به حافظ می‌رسد. حافظ انگار درخشش بی‌نهایت شعله‌ای است که می‌خواهد حرف را به پایان برساند. او عشق را کاملاً در برابر زهد می‌گذارد و مفهوم عشق را عمق بیشتری می‌دهد و بدین گونه در لایه‌های درونی این مفهوم، پیش‌تر می‌رود. عطار عشق را مربوط به جهان دیگر می‌داند. اما حافظ آن را بزرگ‌تر می‌گیرد. این ثمره‌ی اندیشه‌های روزگار حافظ است و نتیجه‌ی اثرپذیری او از کسانی چون خواجه و مولوی و سعدی.